

محسن، زندانی سیه چال های احمدی نژاد

نوشته ی دلفین مینویی، روزنامه فیگارو، فرانسه

برگردان از دکتر نیما فرمین

از آغاز تظاهرات تاکنون هزاران ایرانی دستگیر شده اند. یکی از زندانیانی که در پایان هفته آزاد شده است، لحظه های هراسناک، زندانی شدن خود را تلفنی بازگو می کند.

او طبعاً شخصی خوددار و تا حد زیادی خانه نشین است. او ترجیح می دهد، تلخکامی خود را از رژیم ملایان، به جای فریاد و شعارهای ضد رژیم، با انتشار نوشته های نزدیک به اصلاح طلبان نشان دهد.

او می گوید: در آرزوی به دست آوردن آزادی های تدریجی در کشور است. روز شنبه 20 ژوئن یک روز پس از اخطار شدید خامنه یی، به بالکن طبقه سوم یک ساختمان قدیمی واقع در خیابان انقلاب، که محل کار انتشاراتی اوست بالا رفته، و بر آن می شود، با نگاه خود وبی خودنمایی، تظاهرکنندگان را پشتیبانی کند. این رفتار، برخلاف انتظار برای او مشکل آفرین می شود. به دنبال این تظاهرات پی می برد، که نیروی سرکوبگر رژیم بر مردم فرود آمدند.

در ساعت نوزده و سی، در دفتر انتشاراتی وی به طور ناگهانی باز می شود، و بی سرو صدا دو مامور که اونیفورم سیاه بر تن و کلاه خود بر سر و باتوم در دست داشتند، بی مقدمه بر او یورش می آورند، درحالی که هنوز زیر شوک بوده است، او را با باتوم، مورد ایراد ضرب قرار می دهند. در این میان یکی از آن ها باتندی و صدای بلند، از او می پرسد، چرا از تظاهرات فیلم برداری کردی؟ محسن با همان خوی آرامی که دارد، بی آن که تلفن خود را خاموش کند، فوراً جلو می رود، و می افزاید، شما تلفن مرا بررسی کنید، و خودتان خواهید دید، که من کاربندی نکرده ام. یکی از آن ها پیشی گرفته و می گوید سرهنگ ما یک (CD) دارد، که در آن دیده می شود، که در حال عکسبرداری از تظاهرات بودی! واگر اشتباهی پیش آمده باشد فوری آزاد خواهی شد.

پس از این که چند ساعتی را در زیرزمینی که هوای کافی نداشت با نفس تنگی می گذرانند، نه تنها از سرهنگ (CD) اش خبری نمی شود، وی را با ماشین به ستاد عملیاتی نیروهای سرکوبگر می برند، نخست وی را در حیاط خلوت آن ساختمان که بیش از دویست تن روی هم انباشته شده بود، می برند، و در زیر گرمای جانسوز خورشید، آزار و شکنجه آغاز می شود. 36 ساعت با این دشواری زیاد می گذرد.

آمدن قاضی به آرامشی که بر اثر ترس به وجود آمده بود پایان می دهد. همگی با دیدن قاضی فریاد می زنند، که ما بی گناه هستیم، مارا برای چه این جا آورده اند؟

او با خشونت، درحالی که فریاد می کشید، خاطر نشان می کند که اگر دوباره صدایتان درآید، در ضمن آن که اسلحه کمری خود را به بازداشت شدگان نشانه می گیرد، می گوید، همه را به گلوله می بندم!.

محسن می گوید در این لحظه بود، که به چهره ی واقعی او باشی که برای در هم شکستن تظاهرات آماده ی هر کاری هستند پی برد.

در حالی که محسن و دیگر زندانیان سیه بخت زیر فشار خفقان بودند، ورقه چاپ شده یی را به آن ها می دهند، و از آن ها می خواهند، که آن را امضا کنند. در این نوشته آمده است: می دانید که متهم به شرکت در تظاهراتی شده اید، که کشور را به خطر انداخته است؟

محسن از طرفداران موسوی است، ولی هرگز یک مخالف واقعی نیست. در دوره خاتمی، با توجه به کم شدن سانسور بر آن شد، که نوشته های انتقادی از رژیم را منتشر کند. مانند کتابی که در آن از مدیر محافظه کار روزنامه کیهان انتقاد شده است. ولی با توجه به خشونت مامورین ، انتشار دهنده پی می برد، برای کمترین کاری جانش در خطر است. دو اتوبوس در برابر زندان ، منتظر زندانیان است. مقصد: زندان اوین، زندانی که در زیر فشار زندانیان دو هفته گذشته به لرزه در آمده است. زندانیان چند نفر هستند؟

محسن در گفتگوی پنهانی با یکی از پاسداران در می یابد، که تنها در همان روز 4500 نفر بازداشت شده اند. در میان بازداشت شدگان گاه همه اعضای یک خانواده دستگیر شده اند. محسن می گوید در سلولی که من بودم، چندین پدر و فرزند را باهم دیدم، و می گفتند، که همسر و خواهر و دختران آنان در بخش زندان زنان به سر می برند. وی می افزاید، وی را به سالن شماره هفت فرستادند. در این سالن جایی برای دراز کشیدن وجود ندارد، و صدها زندانی را در سالنی به مساحت 200 مترمربع انباشته اند. برای خوابیدن، نوبت های چهار ساعته پیش بینی شده است، گروهی که نوبتشان است می خوابند، و بقیه ناگزیرند، بایستند. در پیرامون او صحنه های آزار ورنج به گونه بی وصف نشدنی دیده می شود.

او می افزاید، بسیار دیده شد، که زندانیان را ساعت هفت بامداد بیرون می برند، و پس از چهارده ساعت بازجویی به سلول برگردانده می شوند. در میان آن ها برخی به واسطه ضرباتی که به کلیه های آنان وارد شده است، خون ادرار می کنند. و یا با بدنی مجروح و سر و صورتی ورم کرده، با حالتی غم انگیز و نگاهی مبهوت، ساعت ها به خاموشی فرو میروند. جرم آن ها ، آویختن نوار سبز رنگ انتخابی موسوی بوده و یا این که بر اثر تصادف در دست آن ها تلفن همراه دیده شده است.

بالاخره پس از 36 ساعت انتظار، بدون خواب و خوراک ، روز چهارشنبه نوبت بازجویی از محسن فرا می رسد، از سلول او را با چشمان بسته بیرون می برند، و به شکنجه گر می سپارند. از او پرسیده می شود، آیا شما غارت بانک ها را از طرف تظاهرکنندگان تایید می کنید؟ در پاسخ می گوید، نه و می افزاید، من از محرومیت جوانان ایرانی آگاهی کامل دارم. در پایان هفته، به واسطه نداشتن دلایل کافی در اثبات اتهام از زندان آزاد می شود. در پایان این گفتگوی تلفنی نفسی کشید، و گفت با توجه به این که هزاران زندانی بی نام، بی آن که کمترین پشتیبانی داشته باشند، در سیه چال های سراسر کشور نابود می شوند، من شانس آوردم.